

نشانه های شکست سیاست جنگی- اتمی حاکم را بشناسیم!

## لفاظی های ضد امریکائی

رهبر و احمدی نژاد

## اعتبار ملی و ضد امپریالیستی ندارد

هفته را با اخبار جنجال برانگیز غنی سازی اورانیوم در ایران و دو سخنرانی جنجال برانگیزتر احمدی نژاد و علی خامنه ای به مناسبت کنفرانس "قدس" در ایران پشت سر گذاشتیم. غنی سازی را در چنان ابعاد تبلیغاتی اعلام کردند که یک قدم تا اعلام تولید بمب اتم در ایران فاصله داشت و سخنرانی های رهبر و رئیس جمهور چنان بود که گوئی برافراشته ترین پرچم مخالفت با امپریالیسم جهانی به سرکردگی امریکا، در سطح جهان، در دست این آقایان است. البته، این سخنرانی ها و تبلیغات می خواهد بگوید اسرائیل ستیزی که در دولت کنونی جنبه یهود ستیزی نیز به خود گرفته نیز در جوف همین پرچم توسط همین آقایان در اهتزاز است!

همه آنها که سرشان در حساب و کتاب جهانی باشد می دانند که نه غنی سازی، که حتی تولید بمب اتم در ایران هم به معنای پیشرفت ایران نیست و امریکا ستیزی و اسرائیل ستیزی که آقایان پرچم آن را بلند کرده اند، هیچ ارتباطی با مقاومت در برابر امپریالیسم جهانی و امریکا ندارد. نه ژاپن با تمام دستاوردهای صنعتی اش کشوری صاحب سلاح اتمی است و نه کوبا، ویتنام و دولت های چپ در کشورهای امریکای لاتین نیازمند تظاهرات و سخنان جنجال برانگیزی که رئیس جمهور و رهبر جمهوری اسلامی آن را خرج توپخانه تبلیغاتی خود می کنند. نگاهی به آمار فقر، فساد، رشوه، پوسیده شدن ریسمان پیوند ملی در چارسوی ایران، چند دستگی در حاکمیت، کارنامه شرم آور جنایات در زندان ها، نابودی صنایع ملی و سرکوب جنبش کارگری کشور، بیکاری، جاری سازی قوانین ۱۴۰۰ سال پیش در سرزمین اعراب که در زمان خود شاید مترقی بود ولی امروز بغایت ارتجاعی و نشانه واپس ماندگی تاریخی است، تزریق سازمان یافته خرافات مذهبی به جامعه، باز گذاشتن دست بزرگترین شرکت های نفتی جهان برای غارت نفت ایران به امید جلب حمایت کشورهای دارای سهام در این شرکت ها و پاسکاری سیاسی شدن میان کشورهای بزرگ سرمایه داری اروپا و امریکا از یکسو و چین و روسیه از سوی دیگر... اینها کدامیک نشانه پیشرفت و امپریالیسم ستیزی است؟ ما، چنین مبارزه ای را در جمهوری اسلامی نه می بینیم و نه در سطح جهان می شناسیم. نام اینها مبارزه با امپریالیسم امریکا نیست، بلکه آلت دست امریکا و امپریالیسم جهانی بودن است و به همین دلیل، حتی برای لحظه ای نمی توان در رد شعارها و سخنرانی های رهبر و رئیس جمهور که در یک مناسبات تنگاتنگ و در ادامه یک سیاست واحد صدا در صدای هم انداخته اند تردید به خود راه داد. نام این سخنرانی های تحریک آمیز اگر جنجال برپا کردن هم نباشد، فرار به جلو برای عدم پذیرش آن سیاست جنگی است که نشانه های شکست آن روز به روز بیشتر نمایان می شود. ( ما در سرمقاله شماره پیش راه توده، این سیاست و طیف بندی های موافقان و مخالفان آن را بدقت توضیح داده ایم و به همه خوانندگان این شماره راه توده توصیه می کنیم، سرمقاله شماره پیش راه توده را، حتی اگر یکبار خوانده اند، برای بار دوم و با دقت بیشتر بخوانند.)

این سیاست، متکی به درآمد حاصل از نفت و توپ و تانک و موشک و با توهم هژمونی بر جهان اسلام تدوین شده و به همین دلیل سیاستی است جنگی و به سود امپریالیسمی که استقبال از جنگ کارپایه غارت جهانی اش است.

با این سیاست و با اتم و خود را رهبر شیعیان جهان تبلیغ کردن، نه تنها موجودیت ایران تضمین نمی شود، بلکه زمینه رفتن و بریاد دادن بخش هائی از ایران فراهم می آید. همین دو نگرش امروز در جمهوری اسلامی رو به تکامل و رشد است و عملاً دو سیاست "جنگ طلبی و هژمونی خواهی اسلامی" از یکسو و "نگاه به درون، مخالفت با جنگ و اتخاذ سیاستی ملی" از سوی دیگر در برابر هم قرار گرفته و در آینده بیش از امروز در برابر هم صف آرائی خواهند کرد. هر اندازه سیاست جنگی بیشتر افشاء شده و مردم از ماهیت و نتایج آن آگاه تر می شوند، جبهه دوم تقویت می شود و جبهه اول منزوی تر. یک بحران عمومی (با فرض حمله به ایران) قطعاً شکست جبهه اول را موجب خواهد شد، اما، همین امروز باید فکر کرد که برای جبهه دوم، فردای پس از شکست جبهه اول نیز فرصتی برای نجات کشور خواهد بود؟ آن روزهائی که دیگر پول نفتی نخواهد بود تا به امید جلب حمایت و وابستگی، به جیب این و یا آن جنبش اسلامی سرازیر شود، آن دولت ها و جنبش ها حساب خود را از ایران جدا خواهند کرد و "قدس" و "قدس بازی" را به تاریخ حوادث سال های حیات جمهوری اسلامی نخواهند سپرد؟

نشانه ها و حتی اشاراتی می رسد دال بر تدارک یورش های جدید و دستگیری های نوین از میان مخالفان سیاست جبهه اول و حاکم کنونی. گفته می شود این دستگیری ها با هدف آلترناتیو گیری و در تدارک آماده شدن برای حمله نظامی به ایران صورت خواهد گرفت. این که چنین توانی را خواهند داشت و یا نه، به آینده تحولات بستگی دارد، اما آنچه قطعی و حتمی است آنست که جبهه اول و حاکم، یعنی طرفدار سیاست جنگی- اتمی کنونی اگر احساس استواری می کردند نیازمند چنین برنامه ها و نقشه هائی نبودند، همچنان که اگر واقعا سیاستی ضد امپریالیستی داشتند بجای سخنرانی های تحریک آمیز فکر اساسی و ملی برای بحران عمومی و حاکم بر جامعه می کردند.

حتی همین اشارات و نگرانی ها نیز- در صورتی که واقعیت داشته باشد و تحقق یابد- نشان دهنده اطمینان طراحان این سیاست از شکست آنست و به همین دلیل لازم است هرچه زودتر مخالفان سیاست جنگی حاکم با شعارهای مستقیم و آگاه کننده خود وارد میدان شوند و پیش از وقوع حوادث ویرانگر طراحان و مدافعان این سیاست را از حاکمیت طرد کنند. این حضور و آگاهی، بموجب همه شواهد موجود جز با گسترش محتوای شعار "صلح"، "عدالت" و "آزادی" ممکن نیست، چرا که هر سه خواست مطرح در این شعار، برای وسیع ترین طبقات و اقشار مردم قابل درک است. این که کارپایه توضیحی اتخاذ این شعار چگونه باید تنظیم شود، کاری است جمعی نه فردی و نه حتی کار یک حزب و یا سازمان سیاسی.